



سخن پیرامون

ولایت فقیه



قسمت چهارم

پیرو بحثهای گذشته در زمینه ولایت فقیه که شعبه ای از ولایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است در این بخش برخی از اشکالات و شبهه هائی را که ممکن است برای بعضی از افراد به وجود بیاید مورد مطالعه و بررسی قرار می دهیم.

۱- گاهی تمسک می شود به جمله ای که امیرالمؤمنین علیه السلام در عهدنامه معروف خطاب به مالک اشتر فرمودند و با حذف صدر و ذیل جمله چنین وانمود می شود که در تنازع و اختلاف احتمالی میان متولیان امر یا مردم مرجع کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه وآله وسلم است و بدین ترتیب نتیجه گرفته می شود که خود ولی امر حتی مالک اشتر که نایب خاص امیرالمؤمنین علیه السلام است مرجع اختلافات نیست و اطاعت از او در امور اجتماعی مطلق نیست. ما برای روشن شدن مطلب همه عبارت عهدنامه که در این زمینه آمده است را نقل می کنیم زیرا حذف صدر و ذیل عبارت، خود موجب اشتباه و توهم است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «وَأَرَادَ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ مَا يَضْلَعُكَ مِنَ الْخُطُوبِ وَيُشْتَبِهَ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِقَوْمِ أَحِبِّ أَرشَادِهِمْ «بِأَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» فَأَلْفَرِدَ إِلَى اللَّهِ الْأَخِذَ بِمَحْكَمِ كِتَابِهِ وَالرَّدَّ إِلَى الرَّسُولِ الْأَخِذَ بِسُنَنِهِ الْجَمَاعَةِ غَيْرِ الْمَفْرُوقَةِ».

و اگر امر مشکلی برای تو پیش آمد که بر دوش تو سنگینی داشت و امر بر تو مشتبه گشت راه حل آن را از خدا و رسول بجوی و به آنها برگردان که خداوند متعال برای مردمی که راهنمایی آنها را خواسته فرموده است: (ای گروه مؤمنان خدا و رسول و اولی الامر را اطاعت کنید و اگر در موردی نزاع و اختلاف داشتید آن را بخدا و رسول برگردانید) اما رد الی الله به این است که به نص صریح قرآن و آیاتی که مورد اشتباه و اختلاف نیست عمل کنی و اما رد الی الرسول به این است که به سنت آن حضرت که مورد اتفاق امت است عمل کنی نه آن چه مورد اختلاف است.

ملاحظه می شود که سخن آن حضرت در مورد اختلاف و نزاع میان مردم و اولیای امور آن گونه که توهم شده نیست بلکه مورد آن هر مسگه مشکلی است که مالک اشتر تکلیف خود را در آن نمی داند و حکم شرعی آن بر او مشتبه است. ممکن است چیزی که موجب توهم این معنی شده که مورد سخن را تنازع و اختلاف مردم و اولیای امور دانسته اند کلمه تنازعتم در آیه مبارکه باشد. برای رفع این توهم به خود آیه مراجعه می کنیم:

آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» فرمان لزوم پیروی و اطاعت مطلق از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و اولی الامر را صادر فرموده است. مفسرین شیعه اتفاق نظر دارند که منظور از اولی الامر در این آیه ائمه معصومین سلام الله علیهم است و بر این مطلب روایات فراوانی دلالت کرده است و به همین دلیل اطاعت آنها با اطاعت رسول در یک ردیف قرار داده شده است.

پس از فرمان اطاعت و پیروی، آیه مبارکه متعرض مسئله ای دیگر شده است و آن این است که اگر در موردی تنازع و اختلاف داشتید به حکم خدا و رسول برگردید. این خطاب به مؤمنان است و ممکن نیست مقصود از تنازعین مردم و اولیای امور باشد زیرا این با فرض لزوم اطاعت مطلق سازگار نیست بلکه منظور موارد نزاع و اختلاف در مسائل شخصی است که نیاز به دادگاه یا مرجع فتنی دارد و رجوع به خدا و رسول یعنی به حکم آنها و سزاین که در این قسمت نام اولی الامر برده نشده است این است که اولی الامر حکم شرعی از پیش خود ندارند و آن چه از احکام می گویند از خدا و رسول است و تشریح، تنها حق خدا و رسول است که در این باره توضیح مختصری در بخش اول این مجموعه آوردیم. روایات فراوانی از ائمه هدی علیهم السلام وارد شده است که آنچه را ما از احکام می گوئیم از خدا و رسول است و هرگز چیزی از پیش خود تشریح نمی کنیم و از این بیان روشن می شود که مرجع تنازع، حکم خدا و رسول است نه شخص آنها بلکه شخص مرجع در فتوی و قضاوت ممکن است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باشد و ممکن است اولی الامر یعنی ائمه معصومین علیهم السلام باشند و ممکن است فقیه و عالم به احکام شرعی که از سوی آنان به منصب فتوی و قضاوت نصب شده است باشد و شاهد بر این مدعا همین

است که در این قسمت نام اولی الامر نیامده است و بدون شک ائمه معصومین علیهم السلام مرجع نزاعها و اختلاف هستند و اگر کسی در مرجعیت علما و فقها در این زمینه شک داشته باشد در مورد ائمه علیهم السلام جای شک نیست با این که در مرجعیت فقها در مورد فضوات که واضحترین مصداق تنازع است نیز هیچگونه تردیدی در میان مسلمین نیست بنابراین واضح و روشن است که منظور از ارجاع نزاعها به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم ارجاع به حکم شرعی است زیرا همانگونه که قبلاً توضیح دادیم احکام اولیه اسلام تنها از سوی خداوند متعال تشریح می شود و برخی از احکام نیز به اذن خداوند از جانب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تشریح شده که قسم اول فرائض و قسم دوم سنن است.

مراجعه به دو آیه بعد نیز روشن می کند که منظور از این آیه ارجاع موارد نزاع و اختلاف به حکم شرعی و منع از رجوع به دادگاههای غیر شرعی است که از آنها به طاغوت تعبیر شده است. دو آیه بعد چنین است: «الم ترالی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک وما انزل من قبلك یریدون ان یتحاكموا الی الطاغوت وقد امروا ان ینکفروا به و یرید الشیطان ان یضلهم ضلالاً مبیداً و اذا قبل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول رایت المنافقین یصدون عنک صدوداً».

(سوره نساء - آیه ۶۰)

آیا نمی نگری کسانی را که ادعای ایمان به رسالت تو و پیامبران پیشین دارند نزاع و مرافعه خود را به دادگاه طاغوت می برند و حال آنکه مأمورند که از طاغوت اعراض نمایند ولی شیطان می خواهد که آنها را چنان گمراه کند که از راه حق بهیچار دور باشد و اگر گفته شود (برای رفع اختلاف) بیایید به سوی احکامی که از سوی خدا نازل شده و بیایید رسول خدا را حکم قرار دهید می بینی که منافقان از تو اعراض می کنند.

اطاعت از خداوند

۲- مطلب دیگری که ممکن است موجب اشکالی در ولایت فقیه بطور گسترده باشد حدیث معروف «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق» است یعنی هیچگونه اطاعت و فرمانبرداری از مخلوق آنجا که مصادف با معصیت خالق است جایز نیست. گفته می شود اگر فرمان و دستور ولی امر یا بعضی احکام شرعیه منافات داشته باشد طبق این حدیث نافذ نیست و نباید از آن پیروی شود.

حدیث فوق در نهج البلاغه آمده است و در کتب عامه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده و روایات مشابهی نیز در کتب حدیثی شیعه وارد شده از قبیل «لا دین لمن دان بطاعة المخلوق فی معصية الخالق» این روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است (بحار الأنوار - ج ۷۰ ص ۳۹۳). یعنی کسی که به اطاعت از مخلوق در معصیت خالق تن در دهد متدین نیست. گذشته از این، مضمون این حدیث، یک امر ضروری و قطعی است و بدون شک فرمان هیچکس در برابر فرمان الهی ارزشی ندارد. و کسی چنین ادعائی نمی کند که امر ولی فقیه اگر خلاف شرع بود نیز واجب اطاعة است زیرا فقیهی که برخلاف شرع امری و دستوری دهد از

صلاحیت ولایت ساقط شده و فاسق خواهد بود و اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام به دلیل عصمت هرگز فرمانی برخلاف امر خدا صادر نخواهند کرد و محال است که امر آنها خلاف شرع باشد.

تشخیص مسائل با ولی امر است

در عین حال ولی امر شرعی چه معصوم و چه نماینده معصوم می تواند در موارد خاصی حکمی صادر کند که بحسب ظاهر با وظیفه شرعی منافات دارد. مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام دستور جنگ با مسلمین مخالف می دهد. مقدس مآبان ظاهر فریب این فرمان را مخالف حکم شرع به حرمت خون مسلم می دانند غافل از اینکه موضوع در اینجا عنوان باغی و خارج بر امام مسلمین است و چنین کسی باید سرکوب شود و همچنین اگر فقیه جامع الشرایط دستور مقاومت و مقابله با حکومت جائز می دهد و فرمان شکنن حکومت نظامی صادر می شود افراد کونه نظریاً مغرض این حکم را مخالف حکم شارع به وجوب حفظ نفس می دانند و به همین دست آویز که لاطاعة لمخلوق فی معصية الخالق راحت طلبی را ترجیح می دهند. غافل از این که اطاعت از چنین فرمانی اطاعت خداوند است نه معصیت او. در چنین مواردی تشخیص موضوع برای عامه مردم مشکل است و باید ولی امر موضوع را تشخیص بدهد. و از این قبیل است مسئله صلح و جنگ. هنوز هم کسانی به عنوان خیرخواهی آیات و روایاتی را می خوانند که دعوت به صلح می کند و صلح حدیبیه را بهانه قرار می دهند با اینکه مکرر این نکته تذکر داده شده است که موقعیت فعلی ادامه جنگ را بطور قطع لازم می کند و مسئله مهم همین است که اینگونه افراد باید توجه داشته باشند که بر فرض به نظر آنها صلح بهتر است ولی در مسائلی که سرنوشت جامعه مسلمین وابسته به آن است تشخیص موضوع با ولی امر است واضح است که اگر بنا باشد هر فرد طبق نظر خود در این مسائل عمل کند و تصور کند که همیشه تشخیص موضوع با شخص مکلف است هرج و مرج عجیبی جامعه را فرا می گیرد اگر آنجا که ولی امر دستور مصالحه و متارکه دهد افرادی به جنگ ادامه دهند یا آنجا که رهبر دستور سیح عمومی دهد افرادی از جنگ ابا کنند و دیگران را نیز به نشستن بخوانند و این امر حق مسلم آنها باشد هرگز نظام حکومتی اسلام نمی تواند آرامش در جامعه به وجود آورد یا دشمنی را دفع کند و در هیچ نظام حکومتی تشخیص چنین امری به افراد واگذار نشده است.

عنوان ثانوی

و همچنین در موضوعات اجتماعی دیگری که عنوان ثانوی پیدا می کند ولی امر می تواند فرمان موقتی صادر کند که تا آن عنوان ثانوی باقی است باید از این حکم پیروی شود هر چند مخالف حکم اولی شارع است و در اینجا نیز اطاعت خداوند است نه معصیت او. اگر کسی در جانی که از تشنگی مشرف بر هلاکت است و تنها آبی که در اختیار دارد نجس باشد بر او واجب است که آن آب را بنوشد و اگر طبق حکم اولی که حرمت نجس است عمل کند خلاف شرع کرده است. اگر کسی در ماه رمضان با اینکه روزه برای او ضرر دارد روزه بگیرد به خیال اینکه عمل به حکم شرعی کرده است باید بداند روزه اش باطل است و مرتکب گناه شده است. خلاصه بعضی از موضوعات به

عنوان اولی یک حکم شرعی دارند و به عنوان ثانوی حکم دیگری دارند. مثلاً ممکن است در زمانی حج برای یک جامعه اسلامی بخصوصی که در شرایط خاصی هستند از نظر سیاسی موجب اشکالی باشد که برای رهبری اسلام یا مذهب حق، مشکل مهمی به وجود آورد ولی امر می تواند در آن سال حج را برای افراد آن جامعه ممنوع کند و این حکم گرچه به ظاهر با حکم اولی اسلام مخالف است و ممکن است کسی بگوید که طبق آیه شریفه هر مستطعمی باید حج بجا آورد و فرض این است که همه شرایط استطاعت برای این افراد موجود است ولی بدون شک حج در چنان شرایطی نه تنها باطل است بلکه گناه و موجب عقوبت است.

اینگونه مسائل را نمی توان از دیدگاه فردی ملاحظه کرد بلکه باید مصلحت عموم جامعه را در نظر داشت و این وظیفه ولی امر است. مثلاً همین تقيه ای که حضرت امام در عمل کردن به حکم قاضی عامه در مورد تشخیص روز عرفه و اوضاعی مورد توجه قرار داده اند بعضی از افراد مسئله را از دیدگاه فردی ملاحظه می کنند و می بینند که برای خود آنها شخصاً تقيه ای نیست و عمل به واقع هیچگونه وهنی برای مذهب ندارد ولی حضرت امام دام ظلّه مصلحت کل جامعه اسلامی را در نظر دارند و می بینند که اگر چنین اختلافی میان حاجیان ایرانی و غیرایرانی یا شیعه و سنی باشد به وحدت اسلامی لطمه وارد می شود و بر این اساس حکم قاضی عامه را نافذ می دانند حتی اگر بدانیم خلاف واقع است و همین نوع از تقيه منشأ بسیاری از احکام صادره از اهل بیت علیهم السلام است و من جمله همین مسئله عرفه و اوضاعی است. در طول تاریخ شنیده نشده است که یکی از ائمه علیهم السلام پیروان خود را دستور خاصی برخلاف روش سایر مسلمین داده باشد یا اینکه اعلام روز عرفه از سوی خلفا بوده و حداقل احتمال مطابقت همه آن احکام با واقع بسیار بعید به نظر می رسد.

و خلاصه تشخیص ضرورت اجتماعی که عنوان ثانوی بسیاری از موضوعات است تنها با ولی امر یا کسانی است که از سوی او تعیین می شوند و هیچکس حق ندارد به ادعای این که برای من شخصاً ضرورتی ندارد یا حکم عام ولی امر مخالفت کند مگر این حکم او یک حکم ترخیصی باشد و مکلف نخواهد از آن ترخیص و اجازه استفاده کند که البته در چنین موردی ملزم نیست. و اما اگر حکم الزامی باشد مانند تقيه در حج و امثال آن باید همگی اطاعت کنند و این اطاعت خداوند است و به همین دلیل واجب است و اگر نه هیچ اطاعتی در برابر خداوند واجب بلکه جایز نیست. به امر خداوند است که چنین احکامی نیز واجب الاطاعه می شود و این مصداق اطاعت مخلوق در معصیت خالق نیست.

البته هیچ ولی امری حتی معصوم نمی تواند برخلاف حکم خداوند در همان موضوعی که موضوع حکم الله است حکم مخالفی صادر کند. مثلاً حج را بطور کلی واجب نداند یا به دستوری خلاف دستور شارع اعمال حج را انجام دهد و به آن امر کند یا مثلاً روزه ماه رمضان را مطلقاً در تابستان واجب نداند و بجای آن ماهی دیگر دستور روزه دهد یا نوعی از نکاح که به دستور شرع صحیح است بطور کلی و دائمی منع کند یا دستور دهد که طلاق از امروز دیگر حق مرد نیست بلکه حق زن است یا فقط در اختیار دادگاه است یا حکم کند که بطور کلی مرد در ازدواج مجدد باید از همسر خویش اجازه بگیرد یا فرمان دهد

که معاملات ربوی بطور کلی مجاز و مشروع است و همچنین فرض دادن بار یا جایز است و امثال آن. واضح است که چنین احکامی که برخلاف حکم صریح شارع در همان موضوعی که عنوان اولی شارع است هیچ مصدر شرعی حق اعلام آن را ندارد و از هیچکس پذیرفته نیست و معصوم از اصدار چنین حکمی منزّه و مبرا است.

علم غیب و اطاعت

۳. دست آویز دیگری که موجب اشکال در لزوم اطاعت از ولی فقیه شده روایتی است که مضمون آن چنین است که خداوند هرگز اطاعت کسی را بر مردم واجب نمی کند مگر اینکه از اخبار آسمان و زمین او را آگاه سازد و فقیه چنین علمی را دارا نیست و این اختصاص به معصومین دارد. این مضمون در سه حدیث در اصول کافی آمده است:

۱. حدیث سوم از باب علم ائمه به ماکان و مایکون در کتاب الحجّه اصول کافی. مفضل از امام صادق علیه السلام پرسید. فدایت شوم آیا می شود که خداوند اطاعت بنده ای را بر بندگان خود فرض کند در حالی که اخبار آسمان را از او پوشیده بدارد فرمود: هرگز! خداوند کریم تر و مهربانتر است بر بندگان خود که اطاعت بنده ای را بر بندگان فرض کند و او را روز و شب از اخبار آسمان آگاه نسازد.

۲. روایت ششم از همان باب ابو حمزه از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: بخدا هرگز ممکن نیست که عالم (یعنی امام مفترض الطاعة) جاهل باشد که چیزی را نداند و چیزی را نداند سپس فرمود: خداوند بزرگتر و عزیزتر و گرامی تر است از اینکه اطاعت بنده ای را فرض کند که علم آسمان و زمین از او پوشیده است...

۳. روایت دیگر که از نظر سند برخلاف دو روایت فوق کاملاً معتبر است روایت چهارم از همان باب است و آن را ضریس کناسی نقل کرده از امام باقر علیه السلام و حدیثی است طولانی و در آن می فرماید: آیا می پندارید که خداوند اطاعت اولیائش را بر بندگانش واجب می کند و اخبار آسمان و زمین را از آنها مخفی می دارد و از آنها اصول و مواد علم به آن مسائلی که بر آنها وارد می شود و قوام دین آنها بر آن است قطع می کند؟!...

واضح است که این روایات در مقابل کسانی است که ادعای امامت و خلافت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را داشتند در حالی که به مسائل شرعی روزمره خویش نیز آگاه نبودند و برای کسب تکلیف در هر مورد نیازمند مراجعه به فقها و دانشمندان بودند. ائمه علیهم السلام به این بیان واضح و روشن بر امامت خویش استدلال می کردند که تنها کسی می تواند امام مفترض الطاعة بطور مطلق باشد که از همه اخبار آسمان و زمین به فضل خداوند و از راه او مطلع باشد. و شکی نیست که فقیه دارای آن منزلت نیست و علم غیب ندارد و در تشخیص موضوعات و احکام ممکن است دچار اشتباه شود در عین حال این امر منافات ندارد که دیگران باید در احکام از او تقلید و در تشخیص موضوعات اجتماعی از او پیروی کنند مگر اینکه علم قطعی به اشتباه او در مدرک حکم داشته باشند و همین جهت موجب فرق میان اطاعت از معصوم و غیر معصوم است و گرنه در امور حکومتی غیر معصومی که از سوی معصوم نصب شده چه به فرمان خاص مانند مالک اشتر و چه به فرمان عام مانند

ولی فقیه اطاعت از او بطور مطلق واجب و لازم است و حتی در موردی که مکلف علم به اشتباه او دارد حق ندارد علناً حکم حاکم را نقض کند ولی بینه و بین الله باید به وظیفه واقعی خود بر اساس علم قطعی عمل کند.

دلیل بر این امر این است که بدون شک لزوم اطاعت اختصاص به معصوم ندارد و هر استنادار و فرماندار و فرمانده ارتش و امثال آن که از سوی معصوم نصب و تعیین شود قطعاً حکم او در حوزه مأموریتش نافذ و واجب الاطاعة است بنابراین نمی توان گفت اطاعت تنها اختصاص به معصوم دارد پس باید حتماً منظور از اینگونه روایات یکی از دو امر باشد.

۱- اختصاص ولی امر مفترض الطاعة بالا صالة به معصومین یعنی فقط آنها هستند که از سوی خداوند بالا صالة اطاعت آنها بر همه بندگان فرض و واجب است و دیگران اگر ولایتی و فرضی طاعتی داشته باشند از سوی آنان است چه به حکم عام مانند فقیه و چه به حکم خاص مانند ولات و عمال رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا امیرالمؤمنین علیه السلام.

ولذا امام زمان عجل الله فرجه در توفیع مشهور در مورد روایات احادیث که به فقها تفسیر شده است فرموده اند: «فانهم حجتي علیکم وانا حجة الله» آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدایم. یعنی آنها نماینده من هستند و من از شما بر اساس موافقت و مخالفت با آنان بازخواست می نمایم و معیار در اطاعت و پیروی از من آنها هستند که اطاعت آنها اطاعت من است و مخالفت آنها مخالفت من. و در روایت مفیولة عمرین حنظله امام صادق علیه السلام می فرماید: «الراد علیهم کالراد علینا والراد علینا کالراد علی الله». کسی که فرمان فقها را رد کند و نادیده بگیرد فرمان ما را نادیده گرفته و کسی که بر ما رد کند بر خدا رد کرده است. بنابراین حجت مفترض الطاعة بالا صالة ائمه علیهم السلام هستند و فقها به نمایندگی از آنها ولایت دارند و مورد نفی اطاعت در این روایات کسانی هستند که در برابر ائمه علیهم السلام ادعای امامت و خلافت داشتند.

۲- احتمال دیگر این است که اطاعت بطور مطلق اختصاص به معصوم دارد چه در مورد فتوی و چه حکم قضائی و چه اوامر حکومتی. ولی در اطاعت و پیروی از غیر معصوم هر چند ولایتش مشروع باشد مانند ولات منصوب از قبل معصوم یا ولی فقیه محدود است به آنجا که مکلف علم به مخالفت واقع نداشته باشد. انا در فتوی که اختصاص به غیر مجتهد دارد و بر هیچ مجتهدی جایز نیست که از فتوی مجتهد دیگر پیروی کند و اما در حکم قضائی و اوامر

حکومتی بر همه لازم است که پیروی کنند ولی اگر کسی علم به خلاف واقع داشته باشد بینه و بین الله باید به علم خود عمل کند. مثلاً اگر قاضی بر اساس ظواهر حکم کند به مالکیت کسی، دیگران می توانند آثار و احکام مالکیت را بر آن مترتب نمایند مگر اینکه کسی بداند که قاضی در این حکم اشتباه کرده و یقین داشته باشد که آن شخص مالک نیست. و همچنین در اوامر حکومتی.

اوامر حکومتی

اوامر حکومتی بر دو قسم است:

۱- احکامی که بر اساس تشخیص موضوع حکم شرعی صادر می شود چه عنوان اولی باشد و تشخیص آن منوط به نظر حاکم باشد مانند موارد صلح و جنگ و چه عنوان ثانوی باشد در موارد ضرورت اجتماعی.

۲- احکامی که در مواردی صادر می شود که حکم شرعی در آن مورد نیست و به اصطلاح از موارد اباحه اصلیه و از قبیل موسعات است. زیرا اباحه اصلیه حکم شرعی نیست ظاهراً در چنین مواردی ولی امر می تواند حکم الزامی بر اساس مصالح موقته اجتماعی صادر کند و در اینجا نیازی به عنوان ثانوی ضرورت نیست.

می توان گفت که وجوب اطاعت از حاکم شرع در مورد اول مفید است به اینکه علم به مخالفت واقع نداشته باشد. گرچه این مسئله نیاز به بحث و تحقیق بیشتر دارد ولی در مورد ثبوت هلال به حکم حاکم فقها استننا کرده اند صوری را که انسان علم به خطای مجتهد یا خطای مستند او داشته باشد. مثلاً اگر بداند شهیدی که نزد حاکم شهادت داده اند فاسق اند یا بداند آنها اشتباه کرده اند اگر علم قطعی داشته باشد نباید به حکم حاکم ترتیب اثر بدهد ولی ظاهراً حتی در چنین موردی مخالفت بطور علنی که موجب توهین به حاکم شرع باشد مجاز نیست.

بهر حال این نیز احتمالی است در روایت که بدون شک اینگونه تقید در اطاعت از معصوم نیست زیرا او در تشخیص موضوع نیز از اشتباه مصون است. در هر صورت واضح و روشن است که منظور از آن احادیث نفی اطاعت از غیر معصوم بطور مطلق نیست و گرنه لازم می آید که اطاعت از ولات مخصوص و نواب خاص نیز واجب نباشد.

ادامه دارد

امام خمینی

«مردم شجاع ایران با دقت تمام به نمایندگانی رأی دهند که طعم تلخ فقر را چشیده باشند و در قول و عمل

مدافع اسلام پابرهنگان زمین، اسلام مستضعفین، اسلام رنج دیدگان تاریخ، اسلام عارفان مبارزه جو و دریک

کلام مدافع اسلام ناب محمدی «ص» باشند و افرادی را که طرفدار اسلام سرمایه داری، اسلام مستکبرین،

اسلام فرصت طلبان و دریک کلمه اسلام آمریکایی هستند طرد نموده و به مردم معرفی نمایند.

۶۷/۱/۱۱